لطفا این مقاله را از گاردین بخوانید

راهنمایی برای سازماندهی جنبش جهانی ضدجنگ

مقدمه

احمد میدری
وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی

از دکتر جعفر خیرخواهان خواستم یک مقاله در نشریه انگلیسی «گاردین» با عنوان «مردم آمریکا خواهان این جنگ نیستند و می‌توانند به آن پایان دهند» را ترجمه کنند. خواندن آن از چند لحاظ اهمیت دارد؛ اول آنکه دستورالعملی است برای نیروهای مردمی در سراسر جهان برای پایان دادن به جنگ علیه ایران و همه جنگ‌های آینده. این مقاله، تاریخ جنبش‌های ضدجنگ را به‌خوبی مرور می‌کند و عوامل تضعیف این جنبش در چند دهه اخیر را نشان می‌دهد. اما در عین حال، دریچه‌های تغییر برای احیای جنبش‌های ضدجنگ را معرفی کرده است. اینکه چگونه می‌توان مبارزه‌ای منسجم و قدرتمند علیه نیروهای امپریالیستی جنگ‌طلب را سازماندهی کرد، موضوع اصلی این مقاله است. ایرانی‌ها در داخل و خارج کشور و اساساً همه فعالان اجتماعی، از هنرمندان گرفته تا دانشگاهیان، ورزشکاران و همچنین معلولان، کارگران و زنان می‌توانند با همتایان خود در جهان گفت‌وگو کرده و همه را دعوت کنند تا نظامیان آمریکا و (رژیم) اسرائیل که جهان را به گروگان گرفته‌اند، به عقب‌نشینی وادار سازند. نظامیان آمریکا و (رژیم) اسرائیل باید بدانند که دوباره مانند جنگ ویتنام شکست خواهند خورد. در کنار ایستادگی مردم و جانفشانی‌های نظامیان، همه ما هم می‌توانیم در این عقب‌نشینی آمریکاییان نقش‌آفرینی کنیم. دومین دلیل برای خواندن این مقاله، اصلاح تصویری است که رسانه‌های وابسته به (رژیم) اسرائیل، آمریکا و انگلستان و سایر کشورهای دشمن، از ایرانیان مقیم خارج ساخته‌اند. این رسانه‌های تزویر که از قاتلان مدرسه «شجره طیبه» میناب کثیف‌تر و جنایتکارترند، درصدی از ایرانیان مقیم خارج را نماینده همه ایرانیان خارج از کشور نشان دادند؛ دروغی بزرگ که جنگ کنونی، آن را برملا ساخت. این مقاله نمونه‌ای از یک ایرانی صلح‌طلب است که برای نظامی‌زدایی از جهان، همصدا با مردم ایران تلاش می‌کند.

مردم آمریکا خواهان این جنگ نیستند و می‌توانند به آن پایان دهند

یادداشت

سالار مهندسی
دانشیار تاریخ در کالج بودوین و بن مابی
عضو هیات تحریریه مجله Long-Haul و
مشاور ارشد برنامه The Dig

کبوتر سفید صلح از داخل یک نارنجک شکسته بیرون می‌آید

جنبش ضد جنگ آمریکایی که یک زمانی قدرتمند بود، بسیار ضعیف‌تر از روزهای اوج خود در گذشته شده است. جنگ به‌شدت نامحبوب آمریکا علیه ایران، فرصتی واقعی برای بازسازی آن جنبش فراهم می‌کند.

در سال ۱۹۶۴، رئیس جمهور لیندون جانسون از کنگره درخواست کرد تا اجازه استفاده از نیروی نظامی در جنوب‌شرق آسیا را بدهد. قطعنامه او در مجلس نمایندگان به‌اتفاق آرا تصویب شد و در سنا فقط دو نفر با آن مخالفت کردند. اما درباره افکار عمومی، ۷۷ درصد از آمریکایی‌ها گفتند به دولت اعتماد دارند که کار درست را انجام می‌دهد و بیش از ۶۰ درصد هم از جنگ حمایت می‌کردند.

امروز بسیار رایج است که بشنویم جنگ آمریکا در ویتنام طرفداری نداشت، اما به یقین در ابتدای آن جنگ این گونه نبود. این تغییر نیاز به چندین سال زمان، صرف میلیاردها دلار هزینه، ده‌ها هزار کشته و بسیج مداوم ضد جنگ داشت تا آمریکایی‌ها نظرشان را عوض کنند. واقعیت این است که آمریکایی‌ها از دیرباز از جنگ‌های دولت‌های خود حمایت کرده‌اند. فراموش نکنیم که بیشتر آمریکایی‌ها نه‌تنها به نادرست باور داشتند که صدام حسین مسئول عملیات ۱۱ سپتامبر است، بلکه از جنگ غیرقانونی آمریکا علیه عراق نیز حمایت کردند. یک ماه پس از تهاجم، حمایت از جنگ به ۷۴ درصد افزایش یافت. رئیس جمهور دونالد ترامپ حتی زحمت گرفتن اجازه از کنگره برای حمله به ایران را هم به خود نداد. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد اکثریت آمریکایی‌ها با جنگ (رژیم) اسرائیل-آمریکا علیه ایران مخالف هستند و فقط ۱۷ درصد آنان به دولت برای انجام کار درست اعتماد می‌کنند. و (خب!) از عمر این جنگ فقط یک ماه می‌گذرد.

اما اگرچه جنگ با ایران نامحبوب‌ترین جنگ آمریکا در آغاز آن بوده است، این تغییر چشمگیر در احساسات عمومی (مردم آمریکا) هنوز به مخالفت سازمان‌یافته ضد جنگ تبدیل نشده است. دلایل بسیاری برای این کار وجود داشت: فرسایش زندگی اجتماعی که سازماندهی را دشوارتر کرد؛ شکست امواج انقلابات جهانی که زمانی الهام‌بخش جنبش‌های ضد جنگ پرشور در داخل کشورها بود؛ و در نهایت گذار جنگ از زمین به آسمان، که به دولت کمک کرد تا از فشار عمومی در امان بماند. اما امروز هیچ دلیلی برای تسلیم شدن به ناامیدی وجود ندارد. این دگرگونی‌ها به خودی خود سازماندهی (جنبش‌های ضد جنگ) را ناممکن نمی‌کند. بلکه از برخی جهات حتی امکان‌های تازه‌ای برای «سیاست رهایی‌بخش» می‌گشایند.

افزایش هزینه جنگ

در یک جنگ نابرابر، طرف ضعیف‌تر عموماً نمی‌تواند انتظار داشته باشد صرفاً از طریق رویارویی نظامی، متجاوز قوی‌تر را شکست دهد. اما نیازی هم به این کار نیست. جنگ ویتنام را در نظر بگیرید. برای انقلابیون ویتنامی، پیروزی تنها به این معنا بود که آنقدر زنده بمانند تا آمریکا نتواند به اهدافش دست یابد. و آنان این کار را با بالابردن هزینه جنگ به میزانی انجام دادند که آمریکا مجبور به عقب‌نشینی شد. فعالان ضد جنگ در آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه‌داری نیز به شیوه‌ای مشابه (سیاست مقاومتی ویتنامی‌ها)، به دنبال پایان دادن به جنگ از طریق افزایش هزینه‌های آن بودند. این میان یکی از مهم‌ترین وظایف، تغییر افکار عمومی بود. سیاستمداران آمریکایی نسبت به افکار عمومی حساس و در برابر انتخابات‌های منظم آسیب‌پذیر بودند. همبستگی ضد جنگ می‌توانست هزینه جنگ را با افزایش احتمال شکست سیاستمداران موافق جنگ در صندوق‌های رأی بالا ببرد. از آنجا که واشنگتن نه فقط به پشتیبانی داخلی، بلکه به حمایت متحدان سرمایه‌دار خود نیز وابسته بود، فعالان اجتماعی در کشورهای دیگر بر دولت‌های خود فشار آوردند تا از آمریکا فاصله بگیرند. برای مثال، در آلمان غربی، اعتراض عمومی به روابط بسیار نزدیک صدراعظم «لودویگ ارهارد» با اقدامات جنگی آمریکا، به سرنگونی دولتش کمک کرد. فعالان ضد جنگ همچنین به اعتصاب‌ها، تعطیلی‌ها و تحریم‌ها متوسل شدند تا بر صورتحساب اقتصادی جنگ بیفزایند. به عنوان مثال، فعالان اجتماعی اقدام به سازماندهی یک تحریم فراملی علیه شرکت «داو کمیکال» (Dow Chemical) کردند که نه تنها «بمب ناپالم»، بلکه کالاهای مصرفی‌ای مانند «ساران رَپ» (نوعی پوشش پلاستیکی مواد غذایی) نیز تولید می‌کرد. این اقدام به‌شدت به اعتبار شرکت داو آسیب زد و در نهایت این شرکت را وادار کرد عملاً در سال ۱۹۶۹ تولید ناپالم برای دولت آمریکا را متوقف کند. گروه دیگری از فعالان ضد جنگ تلاش کردند توانایی نظامی را تضعیف کنند. آنان با مهارت، نگرانی‌های گسترده‌تر ضد جنگ را به نارضایتی‌های روزمره درون سلسله‌مراتب نظامی ـ و همچنین ابعاد نژادی و طبقاتی آن ـ پیوند زدند. این کار باعث شد برخی آمریکایی‌ها از داوطلب شدن برای خدمت نظامی منصرف شوند، مقاومت در برابر سربازگیری اجباری افزایش یابد، به سربازان فراری کمک شود، نیروهای مستقر در خطوط مقدم سازماندهی پیدا کنند و حتی برخی سربازان تشویق به موضع‌گیری علیه فرماندهان خود شوند.

گروه دیگری از فعالان سیاسی نیز کوشیدند زندگی روزمره در آمریکا را مختل کنند: با راهپیمایی در خیابان‌ها، با مسدود کردن آمدوشد خودروها، متوقف کردن قطارهای حامل نیروهای نظامی، تعطیل کردن مراکز سربازگیری و با تبدیل دانشگاه‌ها به فضاهایی عملاً غیرقابل اداره. برای مثال در مه ۱۹۷۰ دانشجویان به‌طور همزمان نزدیک به ۹۰۰ کالج، دانشگاه و دبیرستان را به مدت دو هفته تعطیل کردند. برگزارکنندگان این اقدامات استدلال می‌کردند هدف از چنین فعالیت‌هایی این است که «هزینه اجتماعی جنگ را برای حاکمان آمریکا به سطحی غیرقابل قبول برسانند.»

این نوع کنشگری در قلب امپراتوری، به مقاومت ویتنامی‌ها اجازه داد ضعف‌های نظامی خود در میدان نبرد را با وارد آوردن فشار بر توانایی و اراده واشنگتن به ادامه جنگ جبران کنند. در نهایت، مجموع هزینه‌های اجتماعی، اقتصادی، نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک آن قدر بالا رفت که آمریکا در ژانویه ۱۹۷۳ بدون دستیابی به اهدافش از ویتنام عقب‌نشینی کرد.

تغییر شرایط: تابلوی اعتراضی با تصویر موشک

اما از دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ تاکنون تحولات زیادی رخ داده است که تا حدی توضیح می‌دهد چرا جنبش‌های ضد جنگ امروز نسبت به آن دوران ضعیف‌تر هستند. نخست اینکه سطح فرهنگ مشارکتی و انجمنی-چه رسد به سازمان‌یابی سیاسی صریح-کاهش یافته است. فعالان ضد جنگ تنها به برگزاری راهپیمایی‌های بزرگ و خبرساز بسنده نمی‌کردند. آنان با صبر و پشتکار تلاش کردند زیرساختی گسترده برای جنبش ضد جنگ ایجاد کنند: گروه‌های حقوقی، کافه‌های مخصوص سربازان، روزنامه‌های جایگزین و ائتلاف‌های ملی ضد جنگ که می‌توانستند طیفی گسترده از اقدامات آینده را پشتیبانی کنند. در مسیر دستیابی به این هدف، فعالان ضد جنگ از بافتار اجتماعی غنی زندگی انجمنی در آمریکا بهره می‌بردند؛ بافتاری که امروزه بشدت فرسوده شده است. ابتکارات ضد جنگ از سوی اتحادیه‌های کارگری، باشگاه‌های اجتماعی، کتاب‌فروشی‌ها، گروه‌های مدنی، سازمان‌های جنبشی، انجمن‌های حرفه‌ای، مراکز اجتماعی مهاجران و نهادهای مذهبی پشتیبانی می‌شد. آنان همچنین بر شبکه‌ای از سازمان‌های غیررسمی تکیه داشتند؛ شبکه‌هایی که از محله‌های کارگری، زندگی فشرده دانشجویی یا روابط همکاری در محیط کار شکل می‌گرفتند. این اکوسیستم به فعالان اجتماعی کمک می‌کرد کمک مالی جمع‌آوری کنند، اعضای جدید جذب کنند، محل برگزاری جلسات پیدا کنند و پیام خود را به اجتماعاتی گسترده‌تر برسانند. به این ترتیب وقتی فراخوان ضد جنگ داده می‌شد، مخاطب آماده برای واکنش وجود داشت.

> افکار عمومی آمریکا امروز آگاه‌تر، مخالف‌تر با جنگ‌های امپریالیستی آمریکا، بی‌اعتمادتر به دولت، منتقدتر نسبت به (رژیم) اسرائیل و مشتاق‌تر برای تغییر واقعی از هر زمان دیگری است. رسیدن به آینده‌ای بهتر و بدون جنگ به‌طور جمعی امکان‌پذیر است. تنها چیزهایی که کم داریم چشم‌انداز، تعهد و سازماندهی است - و خوشبختانه- هر سه در کنترل خود ما قرار دارند

اما از دهه ۱۹۷۰ به بعد، زیست اجتماعی در آمریکا دگرگونی چشمگیری یافته است: زندگی انجمنی به‌تدریج کاهش یافته، نهادهای طبقه کارگر بی‌محتوا شده و آمریکایی‌ها بیش از هر زمان دیگری اتمیزه و منفرد شده‌اند. در غیاب شبکه مستحکم نهادهای اجتماعی، بسیاری از آمریکایی‌ها اکنون به اینترنت به‌عنوان نوعی جامعه جایگزین روی آورده‌اند؛ محیطی که کار دشوار سازماندهی حضوری جای خود را به مصرف اخبار، به‌اشتراک‌گذاری پست‌ها یا بحث با مخالفانی ناشناس در پلتفرم‌هایی داده که مالک آنها همان جنگ‌طلبانی هستند که مردم با آنها مخالفند.

علاوه بر این، ما در بستر بین‌المللی متفاوتی زندگی می‌کنیم. جنبش‌های ضد جنگ دهه ۱۹۶۰ در دوره‌ای شکل گرفتند که مبارزات رهایی‌بخش در سراسر جهان در اوج خود بود؛ نه‌تنها در ویتنام، بلکه در کوبا، الجزایر، چین، فلسطین، آفریقای جنوبی و گینه بیسائو. این مبارزات در مسیر پیروزی بودند. در کوبا، گروه کوچکی از چریک‌ها همراه با کارگران مبارز توانستند «فولخنسیو باتیستا» را سرنگون کنند و سپس در برابر تهاجم آمریکا مقاومت کنند. در الجزایر، مبارزان ضد استعمار مهاجران فرانسوی را بیرون راندند. در ویتنام، انقلابیون در برابر قدرتمندترین ارتش تاریخ مقاومت کردند. فیلسوف فرانسوی «ژان پل سارتر» توضیح می‌داد که این پیروزی‌های شگفت‌انگیز «میدان امکان‌ها را گسترش دادند.» آنان میلیون‌ها نفر را متقاعد کردند که می‌توان فراتر از مرزها متحد شد و جهانی تازه ساخت. اما آن مبارزاتی که در ظاهر پیروز شده بودند بسیار کمتر از انتظارات به ثمر رسیدند. مدت کوتاهی پس از سقوط «سایگون» (پایتخت وقت ویتنام) در سال ۱۹۷۵، بسیاری از فعالان ضد جنگ با ناباوری شاهد بودند که هزاران پناهنده درحال گریختن از حکومت بسته همان چریک‌های قهرمانی هستند که زمانی ستایش می‌کردند و هنگامی که آن «جهان جدید» هرگز پدیدار نشد، خوش‌بینی جای خود را به سرخوردگی داد. ما اکنون در میان ویرانه‌های پروژه‌های رهایی‌بخش شکست‌خورده گذشته زندگی می‌کنیم. اگرچه بسیاری از مردم امروز از وضع موجود بیزارند، اما بسیاری نیز به امکان تغییر جهان بدبین‌اند و از وجود یک بدیل روشن مطمئن نیستند؛ نگرشی که سازماندهی را بسیار دشوارتر می‌کند.

تغییر در شیوه جنگ

شیوه جنگ نیز دگرگون شده است. در گذشته، تمرکز کارگران در کارخانه‌های عظیم، سربازگیری اجباری از جوانان و اعزام نیروهای زمینی به ویتنام به دولت آمریکا امکان می‌داد ارتشی بزرگ تشکیل دهد. اما همین شیوه جنگ نقاط ضعف زیادی ایجاد می‌کرد که سازمان‌دهندگان ضد جنگ توانستند از آن‌ها به‌خوبی بهره ببرند. در واکنش به این مسأله، آمریکا به‌تدریج به شکل‌های دوردست‌تر جنگ روی آورده است تا هم تلفات را کاهش دهد و هم خود را از فشار سازمان‌یافته افکارعمومی محافظت کند. برای مثال، واکنش سیاسی شدید به اشغال عراق و افغانستان، پنتاگون را تشویق کرد که در دهه گذشته بیش از پیش بر ترورها، نیروهای ویژه، گروه‌های نیابتی، حملات هوایی گسترده و جنگ پهپادی تکیه کند. در سال ۱۹۶۹ حدود ۵۵۰ هزار نیروی آمریکایی در ویتنام حضور داشتند. این عدد در عراق در اوج خود به ۱۸۰ هزار نفر رسید. امروز تنها حدود ۵۰ هزار نیروی نظامی در نزدیکی ایران حضور دارند (هرچند آمریکا همچنان به‌طور نابخردانه‌ای تهدید به تهاجم زمینی می‌کند.) این تغییرات باعث شده برخی از راهبردهایی که جنبش‌های پیشین بر آن‌ها تکیه داشتند دیگر به همان اندازه مؤثر نباشند و بسیاری از آمریکایی‌ها اکنون در تشخیص اینکه چگونه می‌توانند تأثیرگذار باشند دچار تردید شده‌اند.

فرصت‌های تازه: شاخه زیتون با حباب‌های سخن

این تغییرات بی‌تردید چالش‌هایی برای شکل‌گیری یک جنبش توده‌ای جدید علیه جنگ‌های آمریکا ایجاد می‌کنند. اما شاید برخلاف انتظار، همین تحولات فرصت‌هایی نیز برای شکل‌گیری جنبشی حتی مؤثرتر از جنبش‌های ضد جنگ گذشته فراهم می‌کنند.

زندگی انجمنی و مشارکتی شاید رو به افول باشد، اما کاملاً از میان نرفته است. بسیاری از مردم امروز در جست‌وجوی نوعی احساس تعلق و اجتماع هستند؛ و این بدان معناست که سازمان‌دهندگان نه‌تنها می‌توانند نهادهای اجتماعی فرسوده و تهی‌شده را دوباره احیا کنند، بلکه حتی نهادهای بهتر و نوآورانه‌تری ایجاد کنند. در گذشته، فعالان ضد جنگ مجبور بودند سیاست را به محیط‌هایی وارد کنند که اساساً غیرسیاسی بودند. اما امروز ممکن است بتوان زندگی انجمنی سازمان‌یافته را بر پایه‌ای تازه، فراگیرتر و آشکارا رهایی‌بخش‌تر دوباره بنا کرد. شاید زمانه ما دوران انقلاب‌های پیروزشده نباشد، اما مبارزات ضد امپریالیستی همچنان در جریان‌اند و برخی از آن‌ها دامنه امکان‌های سیاسی را گسترش می‌دهند. برای مثال می‌توان به مبارزه فلسطینیان اشاره کرد. همان‌گونه که «ناصر ابورحمه» نشان داده است، با آنکه فلسطینی‌ها با شرایطی بسیار نامساعدتر از ویتنامی‌ها روبه‌رو هستند، در برابر نسل‌کشی (رژیم) اسرائیل همچنان استوار مانده‌اند و با کمک جنبش جهانی همبستگی توانسته‌اند افکارعمومی را علیه (رژیم) اسرائیل بسیج کنند. موفقیت‌های اخیر فعالیت‌های طرفدار فلسطین نشان داده است که حتی در شرایط بین‌المللی نامساعد نیز می‌توان نمایش‌های نظامی را جایگزین اهداف سیاسی دست‌یافتنی کند و دقیقاً همین مسأله است که قدرت‌های امپریالیستی را به شکست می‌کشاند: ناتوانی در تحقق اهداف سیاسی. جنگ امروز نقاط ضعف تازه‌ای ایجاد می‌کند - و در نتیجه فرصت‌های تازه‌ای برای سازماندهی نیز به وجود می‌آورد. کافی است ببینیم که جنگ (رژیم) اسرائیل و آمریکا چه تأثیری بر قیمت بنزین گذاشته است. این شیوه فوق‌العاده پرهزینه جنگ - که تنها در ۶ روز نخست حدود ۱۳ میلیارد دلار هزینه برای آمریکا داشت - بحران مهم داخلی، یعنی بحران توان مالی مردم برای تأمین هزینه‌های زندگی را تشدید می‌کند. نامحبوب بودن جنگ، هزینه‌های سرسام‌آور و اهداف نامشخص باعث شده است آمریکا تا حدی تحت فشار قرار گیرد که حتی ناچار شده تحریم‌های نفت ایران را کاهش دهد. چنین ترکیبی ظرفیت بزرگی برای فعالان ضد جنگ در آمریکا ایجاد می‌کند تا هزینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این جنگ را افزایش دهند. هرچند دوران ما با دوره جنگ ویتنام بسیار متفاوت است، اما اصل اساسی سازماندهی ضد جنگ همان است: یافتن راه‌هایی برای اینکه به‌طور جمعی هزینه جنگ را از درون جامعه افزایش دهیم. وظیفه امروز این است که این هدف را با شرایط جدید زمانه تطبیق دهیم.

چه باید کرد؟ سه کبوتر که یک شاخه زیتون با هم حمل می‌کنند

در برابر بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین ماشین جنگی تاریخ ایستادن می‌تواند گیج‌کننده باشد و دانستن اینکه از کجا باید آغاز کرد دشوار به نظر می‌رسد. با وجود این، نشانه‌های راهنما وجود دارد که می‌توان از آن‌ها پیروی کرد و گام‌هایی کوچک که می‌توان با هم برداشت.

نخست، گفت‌وگو را آغاز کنید. اینترنت شاید ابزار خوبی برای آگاه شدن باشد، اما جای سازماندهی واقعی را نمی‌گیرد. در واقع، صرف زمان زیاد در فضای آنلاین اغلب به فرسایش ذهنی، بی‌ثباتی احساسی و سرسختی در بحث‌ها می‌انجامد. اساس سیاست، گفت‌وگو با کسانی است که شبیه شما نیستند تا بتوان چشم‌انداز مشترک، توان جمعی و سازمان‌هایی را ساخت که برای تغییر جهان لازم هستند. برای این کار باید رو در رو با مردم صحبت کنید، در چشم آنان نگاه کنید و به نگرانی‌هایشان گوش دهید. آنان را به خاطر «کافی نبودن» سرزنش نکنید؛ بلکه دعوتشان کنید دیدگاه‌های خود را بیان کنند. بفهمید چه چیز برایشان مهم است - قیمت بنزین، کشته شدن دختران دانش‌آموز، حاکمیت قانون - و از همان‌جا گفت‌وگو را گسترش دهید. نگرانی درباره جنگ را به موضوعی اجتناب‌ناپذیر در گفت‌وگوهای روزمره تبدیل کنید. بهترین گفت‌وگوها میان کسانی شکل می‌گیرد که امکان اقدام مشترک دارند: همسایه‌ها، همکلاسی‌ها، همکاران یا هر گروهی که در یک محیط نهادی یا جمعی کنار هم قرار گرفته‌اند.

دوم، مسائل را به یکدیگر پیوند دهید. گاهی این تصور وجود دارد که جنگ‌ها موضوعاتی دوردست هستند و ارتباط چندانی با زندگی روزمره مردم در آمریکا ندارند، بنابراین به اندازه مسائل دیگر فوری و شخصی به نظر نمی‌رسند. یکی از راه‌های پیشبرد جنبش ضدجنگ این است که نشان داده شود جنگ علیه ایران در واقع با مشکلات فوری زندگی روزمره مانند افزایش هزینه‌های زندگی مرتبط است. این جنگ همچنین به موضوعات داخلی گره خورده است: هوش مصنوعی، نژادپرستی، پرونده‌های اپستین، تحلیل دموکراسی، نفوذ لابی طرفدار (رژیم) اسرائیل در سیاست آمریکا و قدرت کنترل‌نشده اداره مهاجرت و گمرکات. برای مثال قابل توجه است که همان شرکت‌های فناوری که

جمعیت معترض در تظاهرات «جنگ با ایران را متوقف کنید» در ۷ مارس ۲۰۲۶ در شهر نیویورک

جنبشی سازمان داد که سرنوشت آن وابسته به وعده پیروزی فوری نباشد.

در مورد سبک جدید جنگ افروزی نیز فرصت‌هایی برای سازماندهی وجود دارد. هرچند این شیوه تلفات نیروهای آمریکایی را پایین نگه می‌دارد، اما بسیار پرهزینه است. برای مثال، هزینه یک موشک رهگیر سامانه «تاد» THAAD حدود ۷٫۱۲ میلیون دلار است. علاوه بر این، اگرچه چنین شیوه‌ای از جنگ ممکن است پیروزی‌های تاکتیکی به همراه داشته باشد، اما دولت آمریکا را به این سمت سوق داده است که به ارتش آمریکا برای کشتن ایرانیان در خارج کمک می‌کنند، در داخل کشور نیز با ICE (اداره مهاجرت و گمرکات) همکاری دارند. نشان دادن اینکه جنگ و امپریالیسم بخشی از همین مسائل دیگر هستند، نه‌تنها پایه اجتماعی جنبش ضد جنگ را گسترش می‌دهد، بلکه تصور اینکه چگونه فعالان اجتماعی می‌توانند هزینه جنگ‌افروزی را برای واشینگتن افزایش دهند نیز آسان‌تر می‌کند. سوم، بر سیاستمداران فشار وارد کنید. رأی دادن به‌تنهایی جنگ‌ها را پایان نمی‌دهد، به‌ویژه در شرایطی که اختیارات کنگره با بحران جدی روبه‌رو است. با وجود این، انتخابات می‌تواند ابزاری مؤثر برای بیان مطالبات و اعمال فشار بر سیاستمداران باشد، زیرا آن‌ها در چنین زمان‌هایی بیش از همیشه آسیب‌پذیر هستند. این مسأله به‌ویژه با نزدیک شدن به انتخابات میان‌دوره‌ای اهمیت پیدا می‌کند. دموکرات‌ها می‌دانند که حمایت حزب از (رژیم) اسرائیل در انتخابات قبلی به آنان آسیب زده است، می‌دانند که اکثریت بزرگی از رأی‌دهندگان دموکرات اکنون با (رژیم) اسرائیل مخالف‌اند و می‌دانند که بدون رأی‌دهندگان ضد جنگ نمی‌توانند کنگره را بازپس بگیرند. این فرصتی مناسب است تا مخالفت با این جنگ و با همه جنگ‌های امپریالیستی به معیاری تعیین‌کننده برای سیاستمدارانی تبدیل شود که به رأی شما نیاز دارند. بهای رأی خود را روشن کنید.

همچنین لازم است درباره اهداف فشار سیاسی خارج از دولت نیز راهبردی فکر کنیم. سازماندهی باید بر مکان‌هایی متمرکز شود که توانایی دولت برای ماجراجویی امپریالیستی را پشتیبانی می‌کنند. نیروی کار در حوزه‌های تولید صنعتی، لجستیک، پژوهش و رسانه نقاط کلیدی هستند که سیاست‌های امپریالیستی از آن‌ها عبور می‌کند و در نتیجه می‌توانند نقاط فشار مؤثری باشند. نشانه‌هایی از چنین تلاش‌هایی دیده می‌شود؛ برای مثال پژوهشگرانی که قراردادهای وزارت دفاع را رد می‌کنند یا کارگران بنادر و بخش هوانوردی مسافری که با حمل مهمات خطرناک در محل کار خود مخالفت می‌کنند. آمریکایی‌ها همچنین می‌توانند به انزوای بیشتر (رژیم) اسرائیل ادامه دهند؛ بازیگری که امروز یکی از بی‌ثبات‌کننده‌ترین نیروها در جهان به شمار می‌رود. (رژیم) اسرائیل قوانین بین‌المللی را نقض می‌کند، در غزه مرتکب نسل‌کشی می‌شود، کرانه باختری را استعمار می‌کند و به کشورهایی مانند ایران حمله می‌کند. (رژیم) اسرائیل پس از آنکه در تابستان گذشته نتوانست جمهوری اسلامی ایران را سرنگون کند، آمریکا را متقاعد کرده است که کارهای کثیف آن را انجام دهد. واشینگتن نه‌تنها بیش از هر کشور دیگری در تاریخ آمریکا به (رژیم) اسرائیل کمک مالی داده است، بلکه تسلیحات، فناوری، شهرک‌نشینان و پوشش دیپلماتیک نیز در اختیار آن قرار می‌دهد. اگرچه این رابطه برای (رژیم) اسرائیل سودمند است، اما در عین حال آن را آسیب‌پذیر نیز می‌کند. میان آمریکا و (رژیم) اسرائیل هزاران پیوند وجود دارد که فراتر از بنیامین نتانیاهو و کابینه اوست: کمک‌های مالی، گردشگری، قراردادهای تجاری، همکاری‌های دانشگاهی، اوراق قرضه شهری و بسیاری موارد دیگر. هر یک از این پیوندها می‌تواند نقطه‌ای برای اعمال فشار مردمی باشد. حمایت دولت آمریکا از (رژیم) اسرائیل پیامدهای مستقیمی در داخل کشور دارد: اتلاف پول مالیات‌دهندگان، تضعیف آزادی‌های مدنی و به خطر افتادن جان آمریکایی‌ها. فعالان باید به‌طور صریح این ارتباط‌ها را برجسته کنند. در نهایت، لازم است چند گام جلوتر فکر کنیم و صرفاً واکنشی عمل نکنیم.

در دهه ۱۹۶۰، سازمان‌دهندگان بر این تحلیل پایبند بودند که وظیفه آن‌ها فقط پایان دادن به جنگ ویتنام نیست، بلکه جلوگیری از «ویتنام‌های» آینده نیز هست. حتی اگر ترامپ به سرعت جنگ علیه ایران را متوقف کند، احتمال زیادی وجود دارد که آمریکا جنگ دیگری را آغاز کند، به‌ویژه اکنون که نظم بین‌المللی بی‌ثبات‌تر از چند دهه گذشته است. بنابراین وجود یک جنبش ضدجنگ پایدار و در حال رشد ضروری خواهد بود. این بدان معناست که هرچند روزهای اعتراضی پراکنده می‌توانند مفید باشند، اما زمانی بیشترین اثر را دارند که در خدمت سازماندهی بلندمدت قرار گیرند. پایان دادن به جنگ‌ها معمولاً زمان زیادی می‌برد. هرچند اعتراضات گسترده «No Kings» (اعتراضات سراسری با عنوان «نه به پادشاه») در هزاران شهر آمریکا در اعتراض به ترامپ) نشان‌دهنده مخالفت گسترده با ترامپ - از جمله برنامه‌های ماجراجویانه نظامی او - بوده است، اما راهپیمایی‌های بزرگ به‌تنهایی نمی‌توانند قدرت اخلالگر یا ظرفیت بسیج لازم برای مهار امپریالیسم آمریکا را ایجاد کنند. برای دستیابی به این هدف، راهپیمایی‌ها باید به دروازه‌ای برای مشارکت پایدارتر در سازماندهی تبدیل شوند: ایجاد گروه‌های جدیدی که بتوانند منابع را تجمیع کنند، هواداران بیشتری جذب کنند، درباره راهبردها بحث کنند و مردم را به مشارکت در کار روزمره ساختن یک جنبش دعوت کنند.

ساختن چنین جنبشی ممکن است کاری طاقت‌فرسا و بزرگ به نظر برسد. اما در واقع شرایط برای شکل‌گیری آن بسیار مساعد است. افکار عمومی آمریکا امروز آگاه‌تر، مخالف‌تر با جنگ‌های امپریالیستی آمریکا، بی‌اعتمادتر به دولت، منتقدتر نسبت به (رژیم) اسرائیل و مشتاق‌تر برای تغییر واقعی از هر زمان دیگری است. رسیدن به آینده‌ای بهتر و بدون جنگ به‌طور جمعی امکان‌پذیر است. تنها چیزهایی که کم داریم چشم‌انداز، تعهد و سازماندهی است - و خوشبختانه- هر سه در کنترل خود ما قرار دارند.

روزنامه گاردین، ۲۹ مارس ۲۰۲۶

اعتراض کنندگان ضد جنگ ویتنام، اکتبر ۱۹۶۷ رودررو با پلیس نظامی در پنتاگون در «آرلینگتون» ایالت ویرجینیا ایستادند.